

جمعه بیست و هفتم تیرماه: صبح اطلاع رسید که استعفاء ایشان قبول شده و آقای قوام السلطنه مأمور تشکیل کابینه شده و عده‌ای از وکلای طرفدار^{۷۰} مصدق شدیداً مخالفت کرده‌اند و آقای قوام السلطنه هم در رادیو اظهار کرده کابینه من فقط به منظور حل قضیه نفت می‌باشد و بعد از آن استعفا خواهم داد.^{۷۱}

آزمایش، لوابیح مزبور را برای تصویب نهائی به مجلس تقدیم نماید. نخست وزیر خاطرنشان ساخت که با توجه به موقعیت کشور و لزوم اجرای تصمیمات فوری و اصلاحات ضروری، بخصوص در مسائل مالی و اقتصادی خواستار این اختیارات شده است. روز ۲۵ تیرماه، دکتر مصدق پس از سه ساعت مذاکره با شاه، بر سر معرفی اعضای کابینه خود، بخصوص پس وزارت جنگ از نخست‌وزیری استعفا کرد. متن این استعفانامه که از رادیو و روزنامه‌ها انتشار یافت بدین شرح بود:

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

چون در نتیجه تجربیاتی که در دولت سابق بدست آمده، پیشرفت کار در این موقع حساس ایجاب می‌کند که پست وزارت جنگ را فدوی شخصاً عهده‌دار شود و این کار مورد تصویب شاهانه واقع نشد. البته بهتر آن است که دولت آینده را کسی تشکیل دهد که کاملاً مورد اعتماد باشد و بتواند متویات شاهانه را اجرا کند. با وضع فعلی ممکن نیست مبارزه‌ای را که ملت ایران شروع کرده است پیروزمندانه خاتمه دهد.

فدوی — دکتر مصدق

۲۵ تیرماه ۱۳۳۱

به نقل از جنبش ملی شدن... صفحات ۲۱۶ و ۲۱۷

۷۰. اصل — وکلا طرفداران — اعلامیه وکلا طرفدار مصدق چنین است. ما امضا کنندگان ذیل، نمایندگان مجلس شورای ملی، در تأیید سوگندی که برای حفظ مبانی مشروطیت در مجلس شورای ملی یاد کرده‌ایم و به علت اینکه در شرایط فعلی ادامه نهضت ملی جز با زمامداری دکتر مصدق میسر نیست، متعهد می‌شویم با تمام قوای خود و وسائل موجود از دکتر مصدق پشتیبانی نمائیم. پارسا — صفائی — زیرک‌زاده — دکتر معظمی — دکتر شایگان — دکتر بقائی — قنات‌آبادی — حسین مکی — خلخالی — حاج سید جواد — محمود نریمان — حائری‌زاده — مدرس — کریمی — شبتری — انگر — انگلی — میلانی — فرزانه — مهندس حبیبی — ناصر قشقائی — خسرو قشقائی — جلال موسوی — شاپوری — مهندس رضوی — یوسف مشار — راشد — دکتر ملکی — ناظرزاده کرمانی... ضمناً آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی طی اعلامیه‌ای در پشتیبانی از مصدق و نکویش احمد قوام مردم را به جهاد اکبر بر علیه او دعوت نمود. به نقل از جنبش ملی شدن... ص ۲۱۹ و ۲۲۰.

۷۱. احمد قوام در اعلامیه شداد و غلاظی خطاب به ملت چنین گفت. وای به حال کسانی که در اقدامات مصلحانه من اخلال نمایند و در راهی که در پیش دارم مانع به تراشدند، یا نظم عمومی را برهم بزنند. اینگونه آشوبگران با شدیدترین عکس‌العمل از طرف من روبرو خواهند شد... به عموم اختطاری می‌کنم

شنبه بیست و هشتم تیرماه: صبح اطلاع رسید که طرفداران مصدق در شهر تظاهرات^{۷۲} کرده‌اند و قوای انتظامی [می]خواسته‌اند جلوگیری کنند، زد و خورد شده است و هفت نفر از ملیون کشته شده‌اند^{۷۳}. ظهر هم برحسب دعوت آقای گلّه داری رفتیم منزل ایشان، زرشک پلو^{۷۴} بسیار خوبی پخته بودند، کامبیز و امین غنی از پهلوی دکتر برگشتند. دکتر اجازه داد کامبیز برود به منزل و دو هفته دیگر بیاید. عصر به اتفاق امین و فیروز غنی و خانم و کامبیز آمدیم سانتاباربارا. شام هم صرف شد، بچه‌ها رفتند گردش.^{۷۵}

یکشنبه بیست و نهم تیرماه، بیست و یکم ژولای: ظهر هم آقایان غنی و آقای مهندس اسکندری پسر آقای امیر نصرت اسکندری تبریزی آمدند، ناهار بودند. پس از گردش، شام هم آمدند در همین جا صرف کردند. بعد آقایان غنی برگشتند به لس‌آنجلس، ما هم خوابیدیم.^{۷۶}

دوشنبه سی‌ام تیر: شب گذشته، پنج بعد از نصف شب زلزله بسیار شدیدی آمد که پنج دقیقه طول کشید، همه از خواب بیدار شدند. بعد معلوم شد تا در تمام کالیفرنیا آمده است، از زلزله‌های بسیار سخت است. در سانتاباربارا خیلی شدید نبوده، یعنی خیلی شدید بوده ولی خسارت وارده زیاد نبوده، یک شهر کوچک [را] که نزدیک همین شهر است بکلی نابود کرده و مقدار زیادی از راه‌های شوسه بزرگ را نابود کرده و در تمام شهرها خسارت و تلفات زیادی وارد آورده است و اهالی زیاد نگران هستند که شاید ثانیاً بیاید^{۷۷}. از صبح تا کنون که نه بعد از ظهر است، هر چه سعی کردم که با لس‌آنجلس

که دوره عصیان سپری شده روز اطاعت از اوامر و نواهی حکومت فرار سیده است. کشتی بان را سیاسی دگر آمد. ۱۳۳۱/۱/۲۷ - رئیس الوزراء - قوام السلطنه، به نقل از جنبش ملی ... ص ۲۱۸ و

۲۱۹

۷۲. اصل - تظاهر.

۷۳. اصل - شده است.

۷۴. اصل - پلوزرشک.

۷۵. در ابتدای صفحه دست نوشته چنین آمده. اخبار استعفا مصدق.

۷۶. در ابتدای صفحه چنین آمده. اوضاع زلزله ایران. که منظور شاید زلزله آمریکا باشد که نگارنده

اشتباه نموده.

۷۷. منظور تکرار زلزله برای دفعه دوم می باشد.

صحبت تلفنی کنم، موفق نشده‌ام، تمام مشغول است. بعد از ظهر عبدالله اظهار کرد یک نفر آمریکائی دیدم، اظهار می‌کرد که کابینه دوّم ایران هم استعفا داده است، مقصودش قوام السلطنه است. ولی خیر صحیح ندارم، تلگرافی هم به ایران به خسرو کردم که همه به سلامت هستیم.^{۷۸}

سه شنبه سی و یکم تیرماه: این شهر که خیلی خراب شده اسمش (تاهاچی پی = TAHACHIPI) [است]. دو ساعت و نیم بعد از ظهر رادیو اطلاع داد که قوام السلطنه از شاه تقاضای انحلال مجلسین را نموده و شاه رد کرده و دو مرتبه استعفا داده و مرتبه دوّم شاه قبول کرده و دو مرتبه مصدق السلطنه نخست وزیر شده و در انقلاب طهران بیست و پنج نفر کشته شده و در حین ازدحام مردم، شاهپور علیرضا برادر شاه عبور می‌کرده، مردم [وی را] گرفته و کتک مفصلی زده اند^{۷۹}، و مجلس با شصت و یک رأی دولت مصدق را تأیید کرده و دادگاه لاهه هم رأی عدم صلاحیت خود را در دعوای ایران و انگلیس در خصوص نفت صادر کرد، در مقابل نه رأی به نفع ایران داد.

چهارشنبه اول مرداد سی و یک: از واشنگتن نمازی تلفن کرد که مصدق نخست وزیر شد و وزارت جنگ را هم خودش عهده دار شد، است و نوشته اند که شاهپور علیرضا و سرلشکر گرزن و سرلشکر علوی مقدم حاکم نظامی طهران را می‌خواهند محاکمه و اعدام نمایند. گویا شاهپور علیرضا هم زخمی است. می‌گویند دو نفر را در

۷۸. در مورد قیام شکوهند ملت ایران در جریان روز ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ فراوان مطلب نگاشته شده. ملت با فریاد یا مرگ یا مصدق و مصدق پیروز است و مرگ بر قوام السلطنه با نظامیان و پاسانان که بسوی آنها تیراندازی می‌کردند درگیر شدند و در نبرد تن به تن عده‌ای مجروح گشتند. حوالی ظهر زد و خورد در میدان بهارستان، اکیاتان، ناصر خسرو، و بازار به اوج شدت رسید و گروه کثیری کشته و مجروح شدند. در شهرهای مشهد، آبادان، کرمان، شیراز، تبریز، اصفهان و رشت.... مردم مبارزه روزهای پیش را به اوج سرنوشت ساز سی ام تیر رسانیده بودند و حماسه آفرینی می‌کردند... در خیابان اکیاتان جوانی که گلوله خورده بود و در خون خود می‌غلطید، به دشواری برخاست و با انگشتان رنگین شده از خون خود بر دیوار کنارش نوشت «این خون زحمتکشان ملت ایران است. زنده باد مصدق» و بعد جان سپرد. به نقل از جنبش ملی شدن... ص ۲۲۱ و ۲۲۲.

۷۹. شاهپور علیرضا پهلوی که زمانی سمت ولایت عهدی محمدرضا پهلوی را داشت از عوامل مؤثر در بوجود آوردن حوادث سی تیر بود. او بعدها با همکاری عده‌ای از امرای ارتش گروهی تشکیل داد و عملیات قتل سرتیپ افشارطوس را رهبری نمود. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به گذشته چراغ... ص ۶۱۷ و

همان موقع با دست خودش کشته است و قوام السلطنه هم رفته بوده قم در خانه تولیت بوده، در همانجا از طرف دولت توقیف نموده می آورده اند به طهران، وسط راه فرار کرده است. به تمام سرحدات دستور داده اند که [او را] توقیف کنند. یک قول هم هست که دومرتبه دستگیر شده است. در مصر هم انقلاب شده، مردم بر علیه انگلیسیها، و گویا شاه هم رفته اسکندریه.

پنجشنبه دوم مرداد: صبحی آقای نمازی تلفن کردند که خسروخان در مجلس حمله به امریکائی ها نموده و اظهار داشته است تانک های سنگین را به دولت ایران می دهند برای کشتن مردم نه برای جنگ. عصر هم رادیو گفت که عده زیادی از اهالی طهران اجتماع کرده و «مردم باد شاه» و «زننده باد جمهوری» می گفتند. پلیس مداخله کرد و با گازهای اشک آور مردم را متفرق کرد. گویا عده این ها بیش از پنجهزار نفر بوده اند و این عمل بیش از سه روز است که تکرار می شود.

جمعه سوم مرداد: امروز رادیو اطلاع داد که اهالی طهران ریخته اند به خیابان (چرچیل) و کاشی خیابان را خرد^{۸۱} کرده اند و شارژدافر سفارت انگلستان با^{۸۲} آقای مصدق ملاقات کرده و درباره زخمی بودن شاهپور علیرضا را تکذیب کرده است.

شنبه چهارم مرداد: صبح رفته لس آنجلس و عصر برگشتم، رادیو اطلاع داد که پادشاه مصر به نفع پسر [هفت] ماهه اش^{۸۳} استعفا داد. روزنامه های آمریکا می نویسند که می خواهند دارائی قوام السلطنه را بدهند به بازماندگان آنهایی که کشته شده اند.^{۸۴} یکشنبه پنجم مرداد: امروز تعطیل است و خبری نبود.

دوشنبه ششم مرداد: روزنامه سانتا باربارا، از روزنامه باخترا امروز نقل کرده بود که به پادشاه ایران، ملت پیغام داده است که اگر بخواهی مداخلات برخلاف قانون بکنی، مثل پادشاه مصر با تو رفتار خواهیم کرد. مصدق در مجلس گفته است که کار نفت درست می شود. اما وضعیت مصر از این قرار است که انگلیسی ها به (نجیب پاشا) که کودتا کرده و شاه را بیرون کرده پرتست کرده اند که این عمل شما را ما قبول نداریم و این شاه هفت ماهه را به رسمیت نمی شناسیم. و کشتی های جنگی انگلیس هم برای

۸۰. در ابتدای صفحه اصل دستنوشته چنین آمده. حمله به شاه - استعفا پادشاه مصر.

۸۳. اصل - ماه اش.

۸۱. اصل - خورد.

۸۴. اصل - شده است.

۸۲. اصل - از.

کانال سونز^{۸۵} حرکت کرده، جهت حفظ جان و مال اتباع خودشان، و سفیر انگلیس هم رفته است به اسکندریه که با (نجیب پاشا) مذاکره کنند.

سه شنبه هفتم مرداد: صبح زود خسرو از ایران تلفن کرد، اظهار داشت که وزارت جنگ با خود مصدق و مبتدل شد به وزارت دفاع ملی. شاهدخت اشرف و احمد شفیق شوهرش دیروز برای اروپا حرکت کردند^{۸۶}، فردا هم شاپور علیرضا حرکت می‌کند، وضع سلطنت فوق العاده متزلزل [است]. خانه قوام شیرازی را هم خواسته اند آتش بزنند و خودش را بکشند، فرار کرده است.

چهارشنبه هشتم مرداد: روزنامه‌های رسیده^{۸۷} که دلالت داشت بر کشتار عجیب طهران و استعفای قوام السلطنه و آتش زدن مجسمه شاه را در محله سنگلج، و خوش بینی مردم نسبت به قشقانی‌ها و حمله قشقانی‌ها به پادگان شیراز و اعتصاب عموم ایرانی از شهری و ایلی و دهاتی، و رفتن زنهای زیرتانک و زره پوش و هواداری از مصدق، مردم ایران را در دنیا به مقام بالائی رسانید [و همه] فهمیدند^{۸۸} که ملت آماده است.

پنجشنبه نهم مرداد، سی و یکم ژولای: صبح به اتفاق عزت الله خان اسکندری و کامییز، رفتیم به لس آنجلس، ناهار در بین راه خوردیم. دو بعد از ظهر رفتیم به هتل کاولیر، عصر امین غنی و جمشید شیبانی آمدند، رفتیم منزل گلّه داری. تمام صحبت راجع به انقلاب طهران و تمام نقاط^{۸۹} ایران و عزل قوام السلطنه و روی کار آمدن مصدق بود. بعد رفتیم به (اشن پارک)، کامییز تیراندازی کرد و خوب زد. شام را در (وستود) خوردیم.

جمعه دهم مرداد: کامییز را بردیم نزد دکتر، گوش را معاینه کرد گفت: بسیار خوب است، سه هفته دیگر هم بیاورید ببینم. ظهر آمدیم به میهمانخانه بوسفور، غذا خوردیم. ساعت شش بعد از ظهر رفتیم پهلوی والا حضرت شمس، خانه تازه ای خریده است به بکصد و بیست و پنج هزار دلار. تمام صحبت راجع به اوضاع طهران و آتش زدن مجسمه شاه و کتک کاری به علیرضا و حرکت والا حضرت اشرف از ایران و غیره بود. اصلاً حاضر نبود که این مسائل را باور کند، حتی می‌گفت مردم که علیرضا را دوست می‌دارند، چطور می‌شود. (این بیچاره‌ها آنقدر غافل هستند که نمی‌دانند مردم به خون

۸۵. اصل - سوز.

۸۸. اصل - فهمید.

۸۶. اصل - کرد.

۸۹. اصل - نقطه.

۸۷. اصل - روزنامه‌ها آمد.

علیرضا تشنه می باشد) از آنجا رفتم به «آشن پارک» بقدری قشنگ تیراندازی کردم^{۹۰} که باعث تعجب همه شد.

شنبه یازدهم مرداد: صبح ساعت ده رفتم به دیدن آقایان حجازی و دکتر محمود ضیائی، صحبت ایران بود. کاملاً فهمیدم که آقای حجازی نویسنده معروف، [یک] انگلوفیل درست و صحیح است. من هم عصبانی شدم و زیاد به انگلیسیها و انگلیس خواهها حمله کردم. بعد از آنجا خداحافظی کرده با کامبیز حرکت کردیم. دو بعد از ظهر آمدیم به سانتاباربارا، روزنامه آمده بود. تفصیل کشتار طهران را نوشته بود، در ضمن قشاقانی ها صد هزار تومان داده اند برای مجسمه زنی که جلو تانک کشته شده است که آن مجسمه را جلو مجلس شورای ملی بگذارند به نام (شهید گمنام).

بکشنه دوازدهم مرداد: در منزل بودم، خیر مهمتی نیست.

دوشنبه سیزدهم مرداد: از صبح در منزل بودم، قدری رفتم اطراف، گردش [کردم]. شرحی آقای عبدالحمین خان دهقان نوشته بود، تفصیل ایران را تشریح کرده از خطبهای امریکائیها و اشتباه شاه در وزارت جنگ مصدق که اگر از اول قبول کرده بود، اینهمه کشتار نمی شد و حالا باید این قیام ملی را تقویت کرد [یاد کرده بود]. دیگر خبری نیست.

سه شنبه چهاردهم مرداد: در منزل بودم بهیچوجه خبری از طرفی نیامد، شب بیکار بودم، برای رفتن به ایران از دیوان خواجه حافظ علیه الرحمه استخاره کردم که آیا ایران رفتن صلاح است یا خیر، خلاصه مشورتی کردم و این اشعار آمد که در صفحه مقابل نوشته ام، حقیقتاً تماشائی است:

در نسازم خم ابروی تو با یاد آمد	حالتی رفت که محراب به فریاد آمد
از من اکنون طمع صبر و دل و هوش مدار	کان تحمّل که تو دیدی همه بریاد آمد
باده صافی شد و مرغان چمن مست شدند	موسم عاشقی و کاریبه بنیاد آمد
بوی بهبود ز اوضاع جهان میشنوم	شادی آورد گل و ییاد صبا شاد آمد
ای عروس هنر از بخت شکایت منما	حجله حُسن بیارای که داماد آمد
دلغریبان نباتی همه زیور بستند	دلبر ماست که با حُسن خداداد آمد
زیر بارند درختان که تعلق دارند	ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد

مطرب از گفته حافظ غزلی نغز بخوان

تا بگویم که ز عهد طربم یاد آمد

مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد هدهد خوش خنجر از طرف صبا باز آمد

برکش ای مرغ سحر نغمه داودی باز که سلیمان گل از باد هوا باز آمد

عارفی گو که کند فهم زبان سوسن تا بپرسد که چرا رفت و چرا باز آمد

چهارشنبه پانزدهم مرداد: امروز روزنامه هائی از طهران آمد، همان مطالب سابق و

بقیه ختم ها و تشییع جنازه ها بود، و مذاکره مجلس که میراشرافی را که نماینده است از

مجلس بیرون کرده اند، و کلاه و تماشایی همه او را خائن دانسته اند. در ضمن خبر

حرکت مادر شاه و خواهرش اشرف و شاهپور علیرضا را نوشته بود، و توقیفی سرلشکر

گرزن و سرلشکر علوی دیگر خبر مهمتی نبود.

پنجشنبه شانزدهم مرداد: امین غنی و ناهید غنی، دختر مرحوم دکتر غنی با هم

آمدند که بروند «سان فرانسسکو» روی مقبره مرحوم دکتر غنی، ناهار و شام میهمان

بودند، خبر مهمتی هم نیست غیر از اینکه روزنامه نوشته است که اموال قوام السلطنه را

مجلس شورا تصویب کرده است که به نفع بازماندگان کشته شدگان بدهند، و کسان

شاه هم از ایران خارج شده اند.

جمعه هفدهم مرداد، هشتم اوت: تا ظهر آقای غنی اینجا بود ناهار خوردند و

حرکت کردند، ما هم رفتیم تماشای جشن (FIEYESTA = فیسیتا) این جشن از زمان

اسپانیولی ها^{۹۱} که آمده و اینجاها را تصرف کرده اند باقی مانده که همه ساله در چنین

می آیند، عده ای سواره^{۹۲}، عده ای کالسکه سوار، عده ای گاری بسته اند به گاوها و

[عده ای هم] پیاده و سوار الاغ نشان می دهد. تمام وضع آروزی را که این مردم آمده اند

به این ایالت، ولی البته همه در آنجا غرق لباسهای قشنگ و الوان، رقص کنان و خندان

هستند، در این سه روز یکصد هزار نفر جمعیت به این شهر کوچک آمده است، حاکم

لس آنجلس و تمام رؤسا آمده بودند.

شنبه هیجدهم مرداد: ساعت یازده آقایان خرّمی و گلّه داری آمدند، ناهار باهم

بودیم، ساعت پنج بعد از ظهر آقایان برگشتند به لس آنجلس. من هم شب به اتفاق شاهپور

و کامبیز و غلامحسین رفتیم سینما.

۹۱. اصل - اسپانیولی ها.

۹۲. اصل - سوارها.

یکشنبه نوزدهم مرداد: در منزل بودم، ابوالفتح بختیاری روزنامه آورد، غیر از اختیارات مصدق و تملق و کلاء نسبت به مصدق خبری نبود، و وکلاء جبهه ملی، سی و یک نفر قسم خورده‌اند تا آخرین نفس بهم کمک کنند و باهم باشند برای خدمت به ملت.

دوشنبه بیستم مرداد: کاغذی از طهران داشتم که مردم نسبت به قشقائی‌ها زیاد اظهار مهر و محبت می‌نمایند ولی بختیاری‌ها به مناسبت قوم و خویشی با شاه به قشقائی‌ها فحش می‌دهند که می‌خواهند سلطنت را از بین ببرند. ذوالفقاری‌ها خیلی منفور شده‌اند، سید نورالدین از شیراز به قوام السلطنه تلگراف تبریک مخابره کرده، روی همین اصل اهل شیراز ریخته خانه حزب برادران که متعلق به سید نورالدین است آتش زده و روزنامه‌های (استخر)، (پارس) و (گلستان) که هواداری از انگلیسی‌ها می‌کرده‌اند، آنها را هم آتش زده‌اند، رفته‌اند منزلی که قوام‌الملک شیرازی بوده آتش بزنند، قوام فهمیده و فرار کرده. بعد هیچ خارجی، حق ملاقات با شاه را ندارد مگر با اطلاع قبلی دکتر مصدق. (حقیقتاً مکافات راست است که در همین دنیا می‌باشد، یک وقت رضاشاه پدر همین شاه دستور داده بود هیچکس حق ملاقات با خارجی را ندارد و حالا عیناً همان عمل مجری می‌شود با پسرش) گویا افسران عالی رتبه قسم خورده‌اند که تلافی از ملت ایران بنمایند، مردم هم گفته‌اند این سبب‌ها غیرت ندارند و مسخره کرده‌اند. نظامی‌ها و امنیه و پلیس بی اندازه منفورالمه شده‌اند.

سه شنبه بیست و یکم مرداد: خبر مهمی نیست، من هم در منزل بودم و عصر قدری راه رفتم. از ایران هم خطی نرسیده است.

چهارشنبه بیست و دوم مرداد، سیزدهم اوت: (۱) روزنامه اطلاعات هوائی آمد، دو موضوع داشت: یکی اینکه آقای قوام السلطنه از ایران خارج نشده و کاغذی به مجلسین نوشته و واقعه روز سی ام تیر را، از خود دفاع کرده. ولی نامه ایشان که دست دکتر متین دفتری بود به هیچکس نشان نداده و اظهار کرده است باید در کمیسیون دادگستری با حضور آقای وزیر عدلیه مطرح شود، پس از آن افشاء گردد. هر قدر مخبرین جراید تعقیب کرده‌اند جواب نداده. (۲) موضوع دیگر اینکه کلیه دفاتر والاحضرت‌ها را برچیده‌اند و رؤساء دفاتر و سایر کارمندان^{۹۳} را عذر خواسته‌اند. (۳) دیروز روزنامه

لس آنجلس درباره وضع ایران نوشته و برعکس همیشه روزنامه های امریکا، از مصدق تمجید کرده و نوشته است: شاه محبوبیت خود را بکلی از دست داده و یگانه کسی که می تواند در ایران از کمونیسم^{۹۱} جلوگیری کند دکتر مصدق است و اوست که می تواند در مقابل حزب منظم توده مقاومت کند. و از قول روزنامه باخترا امروز نوشته است که مصدق تقاضای پنجاه میلیون دلار قرضه فوری کرده است. و این روزنامه اظهار عقیده کرده که باید دولت آمریکا به ایران کمک کند چون در مقابل کمونیسم^{۹۲} ما از ایران نمی توانیم چشم پوشیم. بعد می نویسد که انگلستان همان قسم که از هندوستان چشم پوشید باید از نفت ایران هم چشم پوشد و فکر کند که اصلاً نفتی وجود نداشته است. (۴) موضوع مهم اینکه در ایران صحبت کودتا هست، ولی درباره نخست وزیری تکذیب کرده اند که نظامی ها می خواهند کودتائی بکنند.

پنجشنبه بیست و سوم مرداد: سراسر [روز] در منزل بودم. هوا فوق العاده خوب [است]، و غروب و بعد از آن کاملاً سرد شد. تقریباً این تابستان که من اینجا هستم هوایش مثل زمستان است. به قسمی که تابستان و زمستان هیچ معلوم نیست و همیشه مثل بهار است.

جمعه بیست و چهارم مرداد: امروز آخرین روز امتحان تابستانی عبدالله بود که تمام شد و امیدوار است که خوب امتحان داده باشد.

شنبه بیست و پنجم مرداد: صبح به اتفاق عبدالله و شاپور و کامبیز رفتیم لس آنجلس، من برای دندانم رقتم و عصر هم برگشتیم.

یکشنبه بیست و ششم مرداد: تمام مدت در منزل بودم و عصر مقداری اطراف شهر گردش کردم. روزنامه آمده بود، اطلاع می داد که آیت الله کاشانی برای ریاست مجلس انتخاب شد. چون امام جمعه طهران که برای ریاست انتخاب شده بود پس از قضایای سی ام تیرماه به سوئیس مسافرت کرده که درحقیقت می شود گفت فرار بود، استعفاء خود را از سوئیس فرستاده است. در همین روز برای آزادی خلیل طهماسبی قاتل سپهبد رزم آرا عده ای از وکلاء تقاضا می نمایند. نایب رئیس می گوید اول ریاست مجلس مقدم است. اعضاء جبهه ملی از مجلس خارج می شوند، ناصر ذوالفقاری اظهار می دارد که این آقایان برای این خارج شدند که به آیت الله کاشانی رأی ندهند. در این موقع از طرف لژ

تماشاچی‌ها فریاد مرده‌باد ناصر ذوالفقاری خان^{۹۵}، توهین می‌کنند: پشت‌باد ذوالفقاری خان، قوام‌السلطنه را در منزلش پنهان کرده و نمی‌گذارد املاک او ضبط شود. بقدری نسبت به ذوالفقاری توهین می‌کنند و فحش می‌دهند که بالاخره مجلس تعطیل می‌شود و تمام وکلای خارج می‌شوند ولی تماشاچی‌ها دست از تظاهرات^{۹۶} برنمی‌دارند تا آقایان حسین مکی و قنات‌آبادی می‌آیند و از مردم خواهش می‌کنند و آنها را ساکت می‌نمایند. بعد جلسه تشکیل می‌شود، با قید سه فوریت آزادی خلیل طهماسبی تصویب می‌شود و کاشانی هم رئیس مجلس می‌شود.

دوشنبه بیست و هفتم مرداد، ۱۸ اوت: در منزل بودم، یکی از روزنامه‌های امریکا نوشته است که وزیر خارجه امریکا گفته است که ما ناچاریم به دولت ایران کمک کنیم و اگر نکنیم ممکن است ایران کمونیست شود.

سه‌شنبه بیست و هشتم مرداد: صبح به اتفاق شاپور و کامبیز رفتیم نلس آنجلس، مختصر کارهای شخصی داشتم انجام داده شب مراجعت کردم.

چهارشنبه بیست و نهم: دو نفر خانم از آسوریانی که چندین سال قبل آمده و تبعه آمریکا شده‌اند، می‌خواهند برادرزاده‌شان [را] از ایران بیاورند، گویا اجازه نمی‌دهند، از من خواهش می‌کردند که اسبابی فراهم کنم که اجازه بدهند که بیایند.

پنجشنبه سی‌ام مرداد: تمام روز را مشغول تدارک حرکت برای ایران بودم تا شب.

جمعه سی و یکم مرداد: پس از خداحافظی از بچه‌ها و همسایه‌ها، برای نلس آنجلس حرکت کردیم، بعدازظهر رسیدیم به منزل آقای گلّه‌داری، در آنجا ابوالفتح خان بختیار و جمشید شبانی هم آمده بودند، پانزده دقیقه بودیم، خداحافظی کرده حرکت کردیم برای ایالت (نوادا)^{۹۷}. در راه کامبیز را هم بردیم نزد دکتر، امتحان کرد گفت خوب است. در ماشین من هتم و عبدالله و شاپور و غلامحسین گرگین پور، تقریباً ساعت دوازده رسیدیم به شهر معروف (لاس‌وگاس)^{۹۸} بزرگترین قمارخانه امریکاست. با هزار زحمت (متلی) پیدا کرده حمام کردیم و خوابیدیم.

۹۵. در ابتدای صفحه اصل دست‌نوشته چنین نوشته شده. آزادی قاتل رزم‌آرا و ریاست کاشانی به مجلس. جمعه سی و یکم برای ایران حرکت [میکنم] بقیه یکشنبه بیست و ششم مرداد، ۱۷ اوت.

۹۶. اصل - تظاهر.

۹۸. اصل - لاست‌وگر.

۹۷. اصل - نوادا.

شبه یکم شهریور سی و یک: صبح بواسطه گرمی هوا ماندیم تا هشت بعد از ظهر، در این مدت در کازینوها مشغول تماشا و گاهی هم بازی بودیم. خلاصه بدون چشم زخم که معمولاً باید در این قبیل جاها وارد شود، خارج شدیم. شب راراندیم. بعد مقداری در خاک آریزونا^{۹۹} بودیم. بعد داخل خاک ایالت (یوتا = YOTAH) شدیم. نصف شب رسیدیم به شهر (سیدرسیتی = CIDER CITY). در میهمانخانه بزرگ قدیمی منزل کردیم (HOTEL ELOPCLONTE).

یکشنبه دوم شهریور: صبح اول وقت که خواستیم حرکت کنیم، دیدم دختر آقای منصورالملک و شوهرش هم اینجا هستند، آمده اند گردش، بعد از تعارفات حرکت کردیم. صبح هوا فوق العاده خوب است. درحقیقت نمونه ای از بهشت بود. تمام کوه و صحرا یک پارچه سبز و خرم، دو روز قبل هم باران آمده بود، بقدری شبیه به صحرای اردکان و ... بود که حساب نداشت. بعضی قسمتها شبیه به خواجه و کوه موک بود. خلاصه ایالت یوتا فوق العاده شبیه به ایران است. دو بعد از ظهر رسیدیم به شهر (سالت لیک سیتی = SALT LAKE CITY) شهر بسیار قشنگ جدیدی است. ناهار در آنجا صرف کرده حرکت کردیم تا ساعت ده آمدیم، رسیدیم به شهر پکاتل POCATELLO در ایالت (آیداو = AYDOHO).

دوشنبه سوم شهریور: آمدیم، در راه ماشین مختصر عیبی کرد، در گاراژ درست کردیم، بقدری این راه ها باصفا است که حساب ندارد. تازه شروع به آبادی کرده، بیشتر زراعت ها دیمی است. تمام رودخانه، جنگل و نه‌های آب جاری است. تا بعد از ظهر آمدیم به شهر (جاکسن = JACSON). نهصد نفر جمعیت دارد، درحقیقت دهی است ولی هتل های تازه ساز بسیار عالی و تمام وسایل زندگی موجود است. منزلی گرفته، رفتیم گردش. در این نقطه شکار زیاد است ولی متأسفانه بیست روز دیگر شروع می شود. این مکان که ایالت (وایومینگ)^{۱۰۱} است فوق العاده سرد و خوش آب و هوا، زمستانها پر از برف که اهالی سایر نقاط برای زمستانها جهت اسکی بازی می آیند. ما هرچه خواستیم وسیله تیراندازی پیدا کنیم نشد. در موقعی که داخل راه می رفتیم دیدیم تقریباً پانزده عدد مرغ نشسته اند، اول فکر کردیم که قرقاول است، ماشین را نگاه داشتیم، مراقبت کردیم تا دو دقیقه عبور و مرور موقوف شد، من با خفیف یکی رازدم که

۹۹. اصل - اری زنا.

۱۰۱. اصل - ویامین.

۱۰۰. یک کلمه خوانده نشد.

دو ماشین رسید، ما همه با دوربین های عکاسی و فیلم برداری پیاده شدیم. ماشین هر دقیقه مرتب می آید، بهر شکلی بود برداشتیم آمدیم داخل ماشین، مابقی هم ابدأ ترس نداشتند، جلوی هر یکی دیگری [ی را هم] بهمین ترتیب قاچاقی زدیم. وقتی برگشتیم رفتیم به دکان فشنگ فروشی، سوالاتی کردیم، معلوم شد اینها اصلاً شکارشان برای همیشه قدغن است، چون کمیاب است. هرکس بزند چند سال حبس دارد. ناچار سوار ماشین شده بردیم در یک نقطه که ماشین نبود دور انداختیم. شب را در همین شهر جکسن خوابیدیم.

سه شنبه چهارم شهریور: صبح برای (یلو^{۱۰۲}) استن پارک YELLOW STON PARK) رفتیم. اول رسیدیم به یک کافه کوچک، خواستیم صبحانه بخوریم، پنج، شش دختر خیلی خوشگل کار می کردند. از اول شروع به مسخرگی کردند تا آخر. جلوتر پست بود برای ورود به پارک، از هر ماشین سه دلار می گرفتند و اجازه ورود می دادند^{۱۰۳}. سوال کرد اسلحه دارید؟ گفتیم چهار عدد، گفت پُر هستند؟ جواب دادیم یکی، گفت خواهش می کنم تفنگها را خالی کنید و هر حیوانی هم دیدید تیراندازی نکنید. ما هم همین کار را کردیم. قدری که گذشتیم مناظر فوق العاده قشنگ دیدیم. بعد دیدیم تعدادی^{۱۰۴} ماشین ایستاده، رسیدیم [دیدیم] یک^{۱۰۵} خرس وحشی آمده داخل راه و مسافری به او غذا می دهند. نگاه داشتیم ما هم مقداری سیب و انگور دادیم. عبدالله و کامیز هم مقداری فیلم برداری کردند و عکس گرفتند، عبور کردیم. چندین جا از همین خرسها با همین وضع دیدیم. رسیدیم به نقطه ای که از زمین بخار بلند می شود. هر از یک ساعت یا بیشتر آب هم فواره می زند و می رود به بالا، حقیقتاً تماشائی بود. تقریباً پنجاه متر آب جستن می کند، مقداری تماشا کردیم باران هم می آمد. ناهار خورده بعد از ظهر دو مرتبه برگشتیم بهمین شهر جاکسن، چون وضع مثل اینجا خیلی بهتر است و آنجا تقریباً ناراحت، از حیث حقام و دستشویی خیلی زحمت دارد.

چهارشنبه پنجم شهریور: در شهر جاکسن ماندیم و دو مرتبه رفتیم به گردش

۱۰۲. اصل - یل.

۱۰۳. در ابتدای صفحه اصل دستنوشته چنین نوشته شده. بقیه یکشنبه دوم شهریور ۱۳۳۱، ۲۴ اوت.

۱۰۵. اصل - تا.

۱۰۴. اصل - عده.

پارک، همان وضع بود. غروب برگشتیم. شب هم من با کامبیز رفتیم سینما، مال یکصد و یک سال قبل بود که بنای آبادی کالیفرنیا را می‌گذاشتند. چند نفر رفتند^{۱۰۶} به شهر سانفرانسیسکو برای آوردن یک عده زن، چون در تمام کالیفرنیا یک زن نبود.

پنجشنبه ششم شهریور: صبح زود حرکت کرده، دو و نیم بعد از ظهر رفتیم به شهر (سالت لیک سیتی SALT LAKE CITY) قشنگ‌ترین و مدرن‌ترین شهری است که دیدم. اول رفتیم برای بلیط قطار، گفتند متأسفانه تا روز دوشنبه نیست. چون چهار روز تعطیل می‌باشد فعلاً تمام قطارها گرفته شده. بعد رفتیم ترن کرایه کردیم که یک سره می‌رود به نیویورک. شاپور هم برای ساوت داکوتا (داکوتا) کرایه کرد.

جمعه هفتم شهریور: صبح ساعت چهار و نیم بعد از نصف شب پس از خداحافظی، شاپور حرکت کرد، ساعت شش هم من و غلامحسین از عبدالله و کامبیز خداحافظی کردیم و ترن حرکت کرد. البته این خداحافظی فوق‌العاده مؤثر بود. در این ایالت (وایومینگ = WYOMING) همه نوع جا دیدیم، جنگل، جاهای باصفا، کوه‌های قشنگ و صحرای^{۱۰۸} خشک و با آب. در راه هم مقداری آهو دیدیم. تا غروب آفتاب در همه نقطه آهو بود. دو نوع آهو دیدیم، در قسمتهای اول یک نوع آهو بود شبه بین قوچ و میش و آهو، ولی نرهای آنها مثل گاو کوهی سه، چهار شاخه شاخ دارند و میشود گفت آهو هستند و ماده آنها بدون شاخ مثل آهوهای سفیدک خودمان. از وسط راه به این طرف بعکس آهوهای خودمان که اطراف آباده هستند. نر آهوهای بسیار بزرگ خوب کنار راه مشغول چرا و خوابیده بودند.^{۱۰۹}

شنبه هشتم شهریور: تا ساعت نه شب در ایالت (وایومینگ) بودیم. بعد از نه نفهمیدم تا بعد از نصف شب که یک جا ترن ایستاد. سؤال کردم، گفت: ایالت (نیراسکا)^{۱۱۰} می‌باشد. شب را هیچ نخوابیدم تا پنج بعد از نصف شب، بعد تا هفت خوابیدم. سه بعد از ظهر رسیدیم به شیکاگو. دو ساعت توقف کرده، رفتیم مختصر گردش

۱۰۶. اصل - رفت.

۱۰۷. اصل - ویامین.

۱۰۸. اصل - صراها.

۱۰۹. در ابتدای صفحه اصل دست‌نوشته چنین نوشته شده. بقیه سه شنبه چهارم شهریور ۱۳۳۱، ۲۷

اوت ۱۹۵۲.

۱۱۰. اصل - (زنه بیسکو)

در شهر کرده و حرکت کردیم برای نیویورک.

یکشنبه نهم شهریور: نیم ساعت قبل از ظهر رسیدیم به نیویورک تا آقای دهقان در ایستگاه منتظر است، با هم آمدیم به (اسکس هوس) بعد ناهاری خوردیم. در ضمن روزنامه نوشته بود که آقای ترومن رئیس جمهور آمریکا و مستر چرچیل نخست وزیر انگلیس پیشنهادی داده اند و دکتر مصدق رد کرده است، و این پیشنهاد خیلی گنگ و معنی دار است و انگلیسیها هم گفته اند که برای جلوگیری از کمونیسم، ما ناچاریم به ایران قشون وارد کنیم.

دوشنبه دهم شهریور: ساعت دوازده آقای دهقان تشریف آوردند، باهم در همین هتل نهار خوردیم. باران هم از دیروز به شدت می بارد. بهر شکلی بود رفتیم برای بلیط قطاره (اس-آ-اس) بلیط مستقیم نداشت، قرار شد خودش با (پان آمریکا PANAMERICAN) معاوضه کند که روز جمعه انشاء الله پنج بعد از ظهر حرکت کنیم مستقیماً برای پاریس. گویا دوازده ساعت هم بیشتر در راه نیست و در هیچ جا هم توقف نمی کند. بعد به آقای نمازی تلفن کردم، اصرار زیادی کردند که بروم به واشنگتن، عذر خواستم. بعد سیف پور فاطمی آنجا بود، صحبت کردم. اظهار داشت تمام وکلاء و ستانورها را به طهران دعوت کرده اند که روز سیزدهم سپتامبر که تقریباً بیست و پنجم شهریور [می شود]، برای مشاوره و جواب دولتین آمریکا و انگلیس حاضر بشوند. در ضمن اظهار کرد مصاحبه سه ماه قبل شما را وزیر خارجه آمریکا از مخبرین جراید که مصاحبه کرده اند گرفته و زیاد عصبانی بوده است. قرار شد فردا صبح بیاید به پهلوی من و با هم صحبت کنیم. ساعت شش بعد از ظهر هم دو نفر از دوستان آمریکائی آمدند^{۱۱۱}، باهم رفتیم یک تماشاخانه و ساعت یازده برگشتیم.

سه شنبه یازدهم شهریور: صبح قدری با غلامحسین گردش کردیم. بعد به آقای حاج محمد نمازی تلفن کردم، راجع به پیشنهاد ترومن اظهار داشت کاملاً بی ربط است، ولی آقای دکتر مصدق نباید بگوید قبول ندارم، باید جواب بدهد و بگوید چون مطلب گنگ است، درست مفهوم نمی شود، ولی به این دلایل نمی توانم قبول کنم، حالا اگر مایلید روشن بنویسید. بعد آقای دهقان و سیف پور فاطمی آمدند، نهار باهم بودیم، از همین مذاکرات شد. عصر هم رفتیم رادیوسیتی. ساعت ده و نیم آمدیم منزل.

چهارشنبه دوازدهم شهریور: در ضمن صحبتی^{۱۱۲} که دیروز می‌کردیم، سیف‌پور فاطمی اظهار داشت: از قراریکه از محافل آمریکائی تراوش می‌نماید، قضایای ایران هم مثل مصر بنا بوده است بشود. منتهی در موقع عمل، شاه ترسیده یا شُست آمده است. موقعی که مردم شروع به تظاهر و زد و خورد می‌نمایند، شاه سفیر امریکا را می‌خواهد و می‌گوید: سرلشکر گرزن را خواسته‌ام که اگر بخواهم کودتا کنم مانعی دارد؟ اظهار کرد هیچ مانعی ندارد. حالا شما از واشنگتن سؤال کنید که آیا مقتضی است یا نه؟ او هم جواب داد: الساعه کار از کار می‌گذرد من چگونه سؤال کنم؟ ثانیاً؛ تا جواب بیاید طول می‌کشد. این بود که شاه نتوانست تصمیم بگیرد و ملت ایران پیش برد. موضوع دیگر اینکه یکی از روزنامه‌های آمریکا می‌نویسد که در ایران، انگلستان و آمریکا دچار تهمت شدند.

پنجشنبه سیزدهم شهریور: صبح ساعت هشت و نیم با ترن به اتفاق سیف‌پور فاطمی رفتیم واشنگتن تا آقای نمازی منتظر است. به اتفاق رفتیم منزل ایشان، تا آقای (جرنگل) که کارهای خاورمیانه، مخصوصاً ایران با ایشان است، و آقای (ریچارد) که معاون (جرنگل) و کارهای ایران مخصوصاً تحت نظر اوست و آقای...^{۱۱۳} که در وزارت امور خارجه کارهای مشرق‌زمین را مطالعه می‌نمایند می‌باشد. چون با هر سه آقایان آشنا بودم (در موقعی که در ایران بودند)، اول تعارفات رسمی، بعد ناهار، بعد از ناهار شروع به صحبت از وضع ایران شد. من جواب دادم: چون من قبلاً با آقای فاستر مذاکره کرده‌ام، الساعه باید بروم به وزارت جنگ ایشان را ملاقات کنم. مذاکره را به بعد از ملاقات می‌گذاریم. من رفتم، تا آجودان مخصوص خودش را جلو درب بزرگ برای راهنمایی گذاشته است. رفتم خیلی گرم گرفتم. بعد از تعارفات اظهار کردم: چون عازم ایران بودم، خواستم قبلاً از شما خداحافظی کرده و اگر وقت داشته باشید سه، چهار مطلب را به شما گوشزد کنم. جواب داد: کاملاً حاضریم. (۱) از قراریکه از سفارت آمریکا در ایران به شما اطلاع می‌دهند که مصدق پیر است و هشتاد سال دارد و حوصله مذاکره ندارد. این مطالب دروغ است. و آن وقت موضوع نطق ایشان که در مجلس به وکلاء گفت: اگر شما خسته هستید بروید ناهار بخورید، استراحت بکنید، من همین جا می‌مانم، بعد باقی مذاکراتم را می‌نمایم. و در ملاقات اخیر هم سفیر کبیر شما گفته بود

۱۱۲. اصل - صحبت.

۱۱۳. نام نوشته نشده.

که من در مدت مذاکره چهار ساعت با دکتر مصدق خسته شدم و او خسته نشد. این حرفها را تمام برای این می زنند که زمینه کودتا حاضر کنند و آنها با نقشه انگلیسیها می باشد. امروز اگر در ایران کودتا شد، تمام ایران شورش می نماید و منجر به [نظام] کمونیستی می شود. خواهش می کنم به گفته های طهران دقت نمائید که مأمورین شما تحت تأثیر انگلیسیها می باشند. (۲) از کمونیستی شدن ایران بهیچوجه نگران نباشید، و بهترین کس برای جلوگیری از آنها همان دکتر مصدق می باشد. ولی اگر بنای کودتا و آوردن نظامی ها در کار باشد، آن روز منتظر [نظام] کمونیستی باشید. (۳) شنیده ام به شما گزارش داده اند که به ایلات اسلحه می دهند، بکلی دروغ است و حقیقت ندارد. (۴) کمک نظامی ای که به ایران می نمائید، اسلحه های سنگین به درد ما نمی خورد. گفت: کاملاً صحیح است. و تمام این مطالب را یادداشت کرد. اظهار نمود: احتمال دارد تا دو ماه دیگر به خاورمیانه بیایم، ممکن است به ایران هم بیایم. من هم دعوت کردم، قبول نمود که اگر آمد، شام یا ناهار میهمان من بشود. بعد آمدن وزارت خارجه، هم برای بازدید، هم برای ملاقات و مذاکرات، زیاد راجع به پیشنهاد اخیر مستر ترومن اصرار داشتند که دولت ایران قبول کند یا لااقل مذاکره را ترک نکند. بعد در ضمن صحبت از سرلشکر حجازی تعریفی شد که خوب صاحب منصبی است، یعنی آنها تعریف کردند. حس می کنم حجازی را برای کودتا و این قبیل کارها می خواهند. آنچه فهمیدم این آقایان از این حیث نگران هستند که اگر مصدق قبول نکند به دو جهت برای وزارت خارجه و مستر ترومن بد است (۱) ممکن است ایران به واسطه نداشتن پول و غیره، کمونیستی شود. اگر چنین خبری شد قطعاً در انتخابات باخته اند و آبرویشان برای همیشه در امریکا رفته است. (۲) اگر موفق به اصلاح نشوند، دو ماه دیگر که انتخابات امریکا شروع می شود، کس دیگری که رئیس جمهور شد و وزیر خارجه بعدی، قطعاً برای اینکه بگویند کار مهتی را اصلاح کرده اند این کار را صورتی می دهند. در آن صورت هم آبروی آقایان رفته است. خلاصه بعد از این قبیل مذاکرات آمدیم منزل آقای نمازی، شام خورده خداحافظی کردیم. بعد خود آقای نمازی تشریف آوردند [ما را] رسانند به فرودگاه، از آنجا با طیاره آمدیم منزل به نیویورک.

جمعه چهاردهم شهریور: صبح ساعت یازده یک نفر آمریکائی آمد که همه نوع برای گازتفت حاضر است و یادداشتهائی داد و رفت. بعد بر حسب دعوت آقای دهقان رفتم منزلشان برای ناهار، آقای فروغی و عامری و دکتر باهر هم آمدند. چهار بعد از ظهر

به اتفاق رفتیم میدان طیاره، ساعت شش بعدازظهر برای پاریس حرکت کردیم. با طیاره (پان آمریکن = PANAMERICAN).

شنبه پانزدهم شهریور: به ساعت نیویورک نُه و نیم صبح و به ساعت پاریس دو بعدازظهر وارد فرودگاه شدید تا آقای یاور حسین خان پناه ایزدی در فرودگاه منتظر است. ما را آوردند به (هتل رینلد) و ناهار رفتیم منزل آقای جزایری دبیر اول سفارت ایران در پاریس. مصطفی خان سمیعی و سرتیپ ثقفی و خانم عضدی دختر آقای وثوق الدوله هم بودند، ناهار خوردیم.^{۱۱۴}

یکشنبه شانزدهم شهریور: رفتیم به تماشای ورسای، بقدری جمعیت بود که گردش مشکل بود.

دوشنبه هفدهم: باران زیاد مانع از گردش شد.

سه شنبه هجدهم: کماکان در پاریس [هستم]، باران هم مرتب می آید. فقط روزنامه ها راجع به نفت ایران می نویسند که تکلیف روشن نمی باشد.

چهارشنبه نوزدهم: منزل سرتیپ ثقفی میهمان بودیم، سپهد نخجوان هم که سناتور است آنجا بود، صحبت متفرقه بود.

پنجشنبه بیستم شهریور: باران نمی گذارد کسی نفس بکشد. خیلی بد می گذرد. ظهر میهمان خانم شاهزاده عضدی بودیم، خیلی پذیرائی خوبی کرد.

جمعه بیست و یکم: رفتیم چند جفت کفش برای خودم خریدم، مقداری عطر و اودکلن^{۱۱۵} خریدم. محمد حسینخان یک کلت شکاری خواسته بود، خریدم.

شنبه بیست و دوّم: بعدازظهر حرکت کرده آمدم به ژنو، دو ساعت آنجا بودم، آقای خلیل اسفندیاری بختیاری هم آمد، پرواز کردیم. در ژنّه آقای انتظام بودند، پس از یک ساعت توقف، باهم حرکت کردیم. تقریباً نصف شب بود.

یکشنبه بیست و سوم شهریور: صبح وارد فرودگاه بیروت شدیم، هوا خیلی گرم بود. دیدیم جمعیتی جمع شده، سؤال کردیم، گفتند حضرت آیت الله کاشانی تشریف دارند. رفتیم زیارتشان. پس از روبوسی خیلی گرم گرفت. بعد آقای انتظام آمدند (زیاد باعث تعجب من شد، چون شب قبل آقای خلیل اسفندیاری اظهار داشت که کاشانی نوکر انگلیسیها است و حالا هم در خارج نگاه می دارند تا خیلی قوی تر بشوند. وقتی آیت الله

۱۱۴. در ابتدای صفحه اصل دست نوشته چنین نوشته شده. بقیه پنجشنبه سیزدهم شهریور.

۱۱۵. اصل - اودکلن.

را دیدم حس کردم که اطلاع آقای خلیل خان تا چه اندازه، دوستی شان [بر] چه پایه است). بعد پرواز کرده وارد فرودگاه طهران شدیم (دو بعد از ظهر). بقدری جمعیت بود که حساب نداشت. خسروخان آمده بود، بهر شکلی بود خارج شده آمدم منزل.

دوشنبه بیست و چهارم: بعد از ظهر رفتم خدمت جناب آقای دکتر مصدق، خیلی زیاد مهربانی کرد. راجع به اوضاع امریکا و عقاید مردم سؤال کرد. جواب دادم مردم امریکا خیلی خوش بین، ولی وزیر خارجه آنجا نظرش به انگلیسهاست، آنها^{۱۱۶} بیشتر به کودتای نظامی علاقه دارند. و من هم جواب دادم که ایران مثل مصر نیست. اگر چنین اتفاقی بیفتد همه مردم ایران از شهری و ایلی و غیره، سروصدا خواهد شد. بعد راجع به شاهپور علیرضا و کودتائی که در نظر دارد. تمام را حالی کردم. بعد هم عده زیادی از رفقا تشریف آوردند.

سه شنبه بیست و پنجم شهریور: تمام مدت، از صبح تا شب مشغول پذیرائی بودم. امروز مجلس شورا بود، آقای دکتر مصدق گزارش کارهای چند مدت اخیر را داد و رأی اعتماد خواست، مجلس به اتفاق آرا رأی دادند.

چهارشنبه بیست و ششم: صبح مجلس سنا بود، رفتم. در آنجا هم به اتفاق آراء به دکتر مصدق رأی دادند. و دکتر مصدق جوابی تهیه کرده است در مقابل جواب ترومن و چرچیل بدهد، مجلسین هم تصویب کرده. آخر مجلس آقای فرخ سناتور اظهار داشت تلگرافی از شیراز رسیده که به تحریک خسروخان قشقائی، عده‌ای از قشقائی‌ها ریخته‌اند روی طایفه سرخی و چند نفر را کشته‌اند، من اعتراض کردم. اظهار کرد: من صحت و سقم آنرا نمی‌دانم، دولت تحقیق کند. رفتم پشت تریبون جواب دادم: جداً تکذیب می‌کنم، اولاً؛ سرخی مربوط به قشقائی نیست، اینها یک طایفه هستند ولی از چندین سال قبل باهم دشمنی داشته [اند]. دو سال قبل آقای سرلشکر معتمدی دو بست قبضه اسلحه به شهپازها داد، رفتند تقریباً دوازده نفر زن و بچه را کشتند. حالا هم این دسته از فرصت استفاده کرده، رفته و از آنها عده‌ای را کشته‌اند. با این ترتیب زندگی نمی‌شود کرد، وظیفه دولت مصدق [است که] قبل از هر کاری باید کلبه افراد را خلع سلاح کند تا مردم آسوده شوند. بعد آمدم منزل مشغول پذیرائی آقایان رفقا شدم تا شب. پنجشنبه بیست و هفتم شهریور: کماکان مشغول پذیرائی آقایان هستم، ولی وضع

طهران فوق العاده مشتتج و همه انتظار یک کودتائی را دارند.

جمعه بیست و هشتم شهریور: کسالت پیدا کرده منزل آقای افخمی میهمان بودیم، رفتم. بواسطه کسالت شدید نتوانستم [بمانم]، برگشتم منزل. چون به سفیرکبیر آمریکا وقت داده بودم، ناچار رفتم. نیمساعت صحبت کردم و مخصوصاً به آقای هندرسن سفیرکبیر آمریکا گفتم امیدوارم همان قسم که در موقعی که روسها شمال را اشغال کرده بودند، شخص شما که آن موقع در وزارت خارجه به ایران کمک کردید، حالا هم انتظار داریم در قسمت کار انگلیسها اقدام لازم را بنمائید. جواب داد: من همه نوع کوشش می‌نمایم ولی متأسفانه آقای دکتر مصدق گوش به حرف نمی‌دهند، ولی من عمل می‌نمایم. در این ضمن ماشین آمد آقای (جُنز) همان شخص معروف که خریدار نفت است آمد، من برخاستم، فقط معرفی شدیم. من آمدم منزل و خوابیدم، حالم فوق العاده بد شد. آقای دکتر ریاحی آمد، پس از معاینه اظهار کرد که مسموم شده‌ای، دواهایی داد و رفت.

شنبه بیست و نهم شهریور: با کسالت سخت خوابیدم تا ظهر. حالم کم کم بهتر

شد.

یکشنبه سی ام شهریور: صبح اول وقت رفتم برای چند بازدید و مختصری هم به کارهای شخصی رسیدگی کردم. بر اثر دعوت قبلی آقای ناصر ذوالفقاری رفتم منزل ایشان، تا آقای قوام الملک شیرازی هم تشریف دارند راجع به اتحاد و یگانگی صحبت شد. من عرض کردم همه نوع حاضریم، نظری ندارم. موکول شد به بعد. ظهر آقای امیر آقاخان بهارلو آمد، همین صحبت شد. گفتم خدمت آقای قوام عرض کنید در همه جا حاضریم ولی اگر یک وقتی انگلیسها امری کنند تو ناچار از اطاعت هستی و من زیر بار نمیروم. چون آخر کار باید از هم جدا شویم. فقط دوری و دوستی و الا باهم همکاری نمی‌توانیم بکنیم، غیر این صورت همه نوع حاضر [به] دوستی و ارادت هستیم.^{۱۱۷}

دوشنبه سی و یکم شهریور سی و یک: صبح اول وقت رفتم خدمت حضرت آیت الله کاشانی، عده زیادی تشریف داشتند. سر صحبت باز شد، عرض کردم: حضرت آقا! شهرت دارد [که] با آقای نخست‌وزیر کدورت دارید، حقیقت دارد؟ فرمودند: غلط می‌کنند، خیلی هم دوست هستیم. عرض کردم: اعلامیه بدهید، و آقا باید

بداند که انسان فقط از غرور است که شکست می خورد، شما هنوز آنقدر قدرت پیدا نکرده اید، دشمن هم قوی است، مراقب خودتان باشید، بعد بنده هم صریح عرض می کنم می روم به فارس، صحبت کودتا می باشد من به غیر از این شاه به برادرش یا کس دیگر اطاعت^{۱۱۸} نمی کنم، هرکس هم بخواهد کودتا کند، مخالفت خواهم کرد. خیلی تند صحبت کردم که تا آخرین نفس برای خدمت به مملکت حاضرم و شما هم از خودتان مغرور هستید و اشتباه می کنید. بزودی خانه همه را خراب خواهید کرد. همه جمعیت یک مرتبه اظهار کرد: کاش همه مثل قشقانی صریح صحبت می نمود [ند]. بعد برخاستم^{۱۱۹} بیایم همه مردم اظهار محبت و علاقه کردند. آمدم منزل و چند جای دیگر، شب رفتم خدمت آقای دکتر مصدق، تمام قضایا را عرض کردم. فرمودند: اولاً؛ روز اول من به شما گفتم هر چه زودتر بروید به فارس و بروید داخل ایل، فوراً حرکت کنید. دوم؛ اینکه راجع به کار سرخی و غیره دستورات لازم داده ام، هر نوع شما دستور دادید اقدام شود. بعد خدا حافظی کرده آمدم منزل.

سه شنبه اول مهرماه سی و یک: شش و نیم از فرودگاه طهران به اتفاق محمد حسین خان پرواز کرده، در فرودگاه اصفهان زیادخان، زکی خان، جمعفرقلی دره - شوری و عده زیادی از دره شوریها و ابراهیم خان سامی سمیرمی و عبدالحسن خان نجفی و عده ای منتظر بودند، پس از پانزده دقیقه توقف و روبروسی و احوالپرسی، برای شیراز حرکت کردم. در راه بوسیله تلگراف از شیراز پرسیدند که من در طیاره هستم یا خیر، وقتی وارد فرودگاه شدم، با وجودی که خبر نبود، عده زیادی از اهالی شهر برای استقبال تشریف آورده اند، زیاد اظهار مهر کردند. مختصر نطقی اول مبنی بر تشکر، دوم؛ باید این چند روز و عاشورا را بردباری کرده و سوژه به دست نوکران اجنبی نباید داد که در شهر انقلابی شود. بعد رفتم باغ ایزم، نیم ساعتی هم آنجا بودم از آنجا رفتم به (قره پیری) منزل آقای ملک منصورخان، تا رفته اند شکار، آمدند. تا شکار زیادی زده شده است، و ده تا هم خود ملک منصورخان زده است. شب هم ماندم احشام.

چهارشنبه دوم مهرماه: صبح اول وقت آمدم به شهر، باغ ایزم. پس از حمام مرتباً مشغول پذیرائی بودم. عصر هم آقای وارسته استاندار تشریف آوردند. قضایا را حالی کردم، و از اینکه مردم را به مسالمت و بردباری دعوت کرده ام تشکر کرد. عده خیلی

۱۱۸. اصل - مطیع.

۱۱۹. اصل - خواستم.